

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228400

UNIVERSAL
LIBRARY

هوانند

هذکتاب

المستطاب المساء بالانسان في علم المراتب والمرات
فما ت والمجاسبات والاملاء اذ بداع افكار الجاراد و سجن
كسروا رب بنبر ورو و دبیر عطار و دبیر وزیر مظهر فتمثل ومانند
علین حالیه میرزا محمد یحسان افش ربظام نشأ ببقعات خدوند
قلم وزیر بادیر نجم خدم قایم مقام ملک عجم فردوس
منزل الواعاسم ایضاً فی مقام

ابطاع

الشیخ
مهدی خان

CHECKED. 1951

۱۲۹۵۸

۱۲۹۵۸



CHECKED 1956

۱۲۹۵۸

۱۲۹۵۸

Checked 1965

Checked 1966

بسم الله الرحمن الرحيم

سرکه زکات صنع ترکیب بشر زشت، تو تشبیه بهام
 هر حرف در از خانه حکمت زده هر طاهر قضا کشته عنوان قدر
 انشاء نامه حمد که مترسلان صحائف صنایع ابداع الما نمانید صفحه شمار و کسار
 سزد و ابراع نامه شکر که منشیان رسائل ابداع رقم کنند نامه عجز و افتخار را زینچه
 کلام فصاحت ثمار بلاغت کلمات لا احصی ثناء علیک کما ثبتت علی نفسك
 قلم عجز شیم سحر بیان ثبت یافته که آینه ابراع ایجاد تبسمه نشاء طفیل خاتم
 نبوت رقم اوست خاتم لقبی که فخر آدم آمد مقصود و وجه هر دو عالم آ
 زانیاقت شرف نامه نامر وجه آری شرف نامه خاتم آمد صیقل
 علیه وآله الذین یجالیف السعاده صدر الکتاب و الفضل و الرسائل الهدایه جوهر

شانده
 هو الله
 انشا الله
 جنبت در ضوان
 منیر ابو العالی
 مقام وزیر ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
 سر از ستایش برود کار بنیاد
 خداوندیده نور سینه زینت
 دقایق سحر جانهای فریاد
 در باجه جلالت و کمال
 صبح صاف از آواز
 آید و خاک و از آواز
 صوبه با همه یکاکی
 صوبه با همه یکاکی
 یکایک و قدرت
 نهادت حکم در سحر
 صفوت روح نماند و حق را بجهت
 غفلت

والاقره ماجده نيك خمر غره ناصيه ببت و سرور شمس با سماء اعظمه و
الشوكه و الجلال و الاحسان و البر و الاستئناس لازل اساحت غر و جلاله محفوظه ببول
الامال و اراضى اقباله مخضرة من شحات غمام الافضال من الملك المتعال ببلد
استحاف دعاى محبت اسمال كه مواد عذشر از سر شمشه احيب دعوه الداع اذا دواعى
فليب يجوبى و مسرت لطف از مبع تحبتم فيها سلام تشرح و سارى بشد
بر مرآت ضمير غير مرتقم ميكرد اندك چون نيم غير شمشه از كذا رطلت و تاجار بهر اياه
بعضير غير شمشه شوق و غرام و محاب نسيان انساب مولات و واد كه در
فصار هو ارمحبت و ولا متركه كم كرد و حياض بايخ موالفت و مصافا تر لالا
لسال عذب صرق صفاء عيساز و وشك نيت كه در نها كم غيبت صوري
و وقع ر وابط لغت و اتحاد مغفور اسال مكاتبات فيما بين اظهار مرتب و داد
از جانبى كه به سيار خي نه بر عيت خفايه ابواب و سوي مفتوح و فصول كجتي
از حسن تقرير سفرى لما عيت به مقرون مشون لغون نر وارف لطايف مغنون
لصنوف عوارف عواطف كشته متقضى فرط و داد و متقضى قمره عطاء و با
استحكام ساني مصافات و علاوه علاقه موالا سيلي به چون درين اوان
بنیان به بغايت ايزد منان تنبيه كامل تر كانان دشت بعل آله و معه و دى

از غضب و سیاست در محاربه عید فراری و از خوف حسام بهادران بهر
 انتقام متوار بهر در این ایام توجبات حضرت ملک علام گرفتار خط و مهر حکم
 تیغ تیز ز بر لسان جاری نموده است رفاه عجز و ملوفین و شمشیر از جوهر شمشیر
 استخلاص اسرای مسلمانان از قید اسارت بدینسان نصب العین ضمیر خیریت اقرن
 و بجزارتیه ترکان منزل منزل وارد ارض فیض شام و سعادت اندوختی از بهر
 تراب روضه ضیئه علی اقبال آلاء الصلوة و التحتیه و قرب جواربان سعادت مند
 بختیار حاصل شد و ایلطاف آفر قروح جروح قلوب تم دیدگان مهر انعام
 صفیاح انال وضع و شریف خراسان سیرازه نظام خستام پذیرفته خرد و در
 و ترک و کرد و تمام اطاعت و فرمان برادر شایسته قدم گردیدند چون انعام کار
 از خاندان جلیل و دوده قوم و مطهر آثار قوم احسن تقویم میباشد سبب
 قرب جوار طبع از جبهه و خاطر محبت پیوند شایسته و در احوال رفعت سبقت جسته
 فلان از برسم سفارت تقیسن در روانه بزم حضور فیض کنجور ساخته بعضی مطالب
 مدعیات و دعا و حالی گردید که در ششماه سده مینت مقرون مطالب مزبور
 بان بیکاه و الاثنان تفهیم و خاطر نشان خواهد که طریقه حسنه و شیوه متحینه دوستی و
 یگانگی مقصودست در پیوسته فاتح ابواب براسلات دوستانه بوده مدعیات

که در جواب این نامه از جناب
 بر سر است و در جواب این نامه
 روانه حضور و در جواب این نامه
 بنده اعم کرد و در جواب این نامه
 کلان از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 بستان از فرد کلاما بدو و در جواب این نامه
 همان از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 است از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 ایست از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 که در جواب این نامه از جناب
 بر سر است و در جواب این نامه
 روانه حضور و در جواب این نامه
 بنده اعم کرد و در جواب این نامه
 کلان از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 بستان از فرد کلاما بدو و در جواب این نامه
 همان از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 است از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 ایست از چه کلاما بدو و در جواب این نامه
 از چه کلاما بدو و در جواب این نامه

میرزا محمد حسن بجهت تجدید عهد و تمهید موافقات از بیطرف قرین الشرف ^{برادری} مورد
 انبیا و فلک ظهور گشته قلیلی از مرصع آلات مسا و چهار دانگ کسری ^{چون}
 در آن سر کار عظمت برابر بجهت خلوت و غایب مراد مواقف احسان واقع می شود و
 داشت و بین آل بیت مغایرت و جدل منطوری بر سر می آید و بموجب
 سیادت پناه تجوید از کریم یک و میرزا رحیم مشرف جوهر خانه همیون
 بموجب فرج مهور علیجه با صد و یک بزجر حضور کسل و از این ^{سوی} آن ممالک فرنگ
 ساعت بزرگ مجلسی بحمل فلان بجلاوه هدایا مرسله گردید ساعتین
 و سیم باه و مهر نیت افزا بر نهم سحر است دقایق و لیلای ایام مقرون ^{و روزها} بخیر
 اساس سلطنت و جهان را تر قیام ساعت بیاعت میسدام باد
 مرحوم میرزا محمد سیاحن بیک از سلاطین هندوستان نوشته
 رایحه ریحان خلت و داد شمیم سلستان محبت و اتحاد غنیمت غنیمت ^{و بهای} غنیمت غنیمت
 والا حضرت قائمزلت مطرح شیعی فوضات لهر و محبط انوار غایت
 ناقصا هر مهر جانتاب اوج سلطنت و شیراز و بر عالم افروز عظمیت
 و اہمیت و جاننداری لقاءه خاندان رفیع شان کورکانی خلاصه ^{و بهای} در این
 الارکان صاحبقرانی برادر والا کھر خدیو داراشکوہ نیک خرم را شایم کلزار ^{بر برادر}

بجهت تجدید عهد و تمهید موافقات از بیطرف قرین الشرف مورد
 انبیا و فلک ظهور گشته قلیلی از مرصع آلات مسا و چهار دانگ کسری چون
 در آن سر کار عظمت برابر بجهت خلوت و غایب مراد مواقف احسان واقع می شود و
 داشت و بین آل بیت مغایرت و جدل منطوری بر سر می آید و بموجب
 سیادت پناه تجوید از کریم یک و میرزا رحیم مشرف جوهر خانه همیون
 بموجب فرج مهور علیجه با صد و یک بزجر حضور کسل و از این سوی آن ممالک فرنگ
 ساعت بزرگ مجلسی بحمل فلان بجلاوه هدایا مرسله گردید ساعتین
 و سیم باه و مهر نیت افزا بر نهم سحر است دقایق و لیلای ایام مقرون بخیر
 اساس سلطنت و جهان را تر قیام ساعت بیاعت میسدام باد
 مرحوم میرزا محمد سیاحن بیک از سلاطین هندوستان نوشته
 رایحه ریحان خلت و داد شمیم سلستان محبت و اتحاد غنیمت غنیمت و بهای غنیمت غنیمت
 والا حضرت قائمزلت مطرح شیعی فوضات لهر و محبط انوار غایت
 ناقصا هر مهر جانتاب اوج سلطنت و شیراز و بر عالم افروز عظمیت
 و اہمیت و جاننداری لقاءه خاندان رفیع شان کورکانی خلاصه در این
 الارکان صاحبقرانی برادر والا کھر خدیو داراشکوہ نیک خرم را شایم کلزار بر برادر

صفحه اش روح صحت مزاج قدس مزاج شریف بشام ادراک میرسد
از عطر سار بهارستان عبارات شرفیات مسکته الفوحات تهافت و جود
امود کرامت بخش دماغ هوشن میگردید و حسن کما میکه الواب طفر
بر روی شاه اقبال باز و نبط طایر عقاب پیکر نجاح استیجی بجانب روم
بعد در پر واز به مصحوب شمامت و معلی شان صنعی خان سمت و
یافت و پرتو انواع بخت و سرور از صایه خورشید مضامین مهر بخش
بر سیر آنچه دل الفت منزل یافت و هاید و ستانه و تحایف یکجانه صوب
تفصیل عطر بنیر مفضل مهر وینیت بر و دوش شاه محبت گردیده در وقت
و صنعی خان از درگاه خلافت بنیان خصت انصراف می یافت حکایت شوق
عالم دوستی با از ریا و قصور حال حواله بقبر ریاوست که بعرض عالی نشاء
همواره با اعلام خبار آمار مستر آثار سلاطین و مقدس صفای و باطن
بخت افراز خاطر و محرک سلسله موالات باشد باقی آفتاب نیز و ال حریت
جاندار مضمون از زوال به ایضا از انشاء مرحوم میرزا محمد نجف
رقم نظارت و باغات و عمارت آنکه از روزیکه بانی بنیر
جهان و معمول این بلند ایوان قبه چرخ مفرس را بی آفت خشت و گل بر خفته

چشم از نگاهت شریف
افلاک خود در بند
بسیار جمع عالم
حکایت ازین مارج
منه اوار وقت خاتون
سلطان مولود غایت
فرمانده نظر غایت
لیکجه فتنه جانت
در سنگاه غایت
مغرب بنیاد غایت
شکوه ازین غایت
شدند ازین غایت
بنصب غایت
خصلت غایت
ضد دارم غایت
در بند غایت
نیت و غایت

دلیل و بعد با نظارت کل بناغات و عمارات دار السلطنه صفهان
جنت مکان را بعالیجاه رفیعاً ایجا مشارالیه مفوض و مرجوع فرمود در دقیقه از
دقایق از رسم نظارت و خدمات غافل نگردیده مشرف و سرکاران
صاحب اهتمام و سرایاران کیوان مقام مهندس طراز نیکو فن و سنکترشان فرهاد
کیش خارشک و نقاشان بانی هنر از رنگ و باغبانان صنایع کار عالیجاه رفیعاً
مشارالیه را صاحب اختیار کل بناغات و عمارات و تسبیح از سخن و صلاح او
تجارت و زوخراف نورزیده کوتهایر جانی نراند و او امر و نوها را و لامطیع و منقلد
باشند و در عهده شناسند فرمان نظارت که میسر از مهندسین
انشا فرموده است از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظر بنظیرین
هفت منظر ترقی و وفق امور جهان بانی و ضبط و نظم مهام کشور گیر و کستی ستانی
بر جهان را می نواب ^{دفع} همایون با و گذشته و نظام کارخانه عالم ^{همچنان} جهان در ترقی
افزایش و تیات معموره دین و دولت این قمر از ابتوات کامل الصفات اقدس حلال
داشته فیروز تخت سلطنت و دارای ایران را بجلوس منیت بانوس اشرف از حبه
و دییم فرمانده و فرمانروای عرصه جهان را تبارک مبارک الله سر سر بلند کعبه است
کرده و از فیض بهار پیرایه مراحم پدید رنج شاه آمار طراوت و ضرمی در صفا

[illegible]

اعظم کل شیء خلقه ثم به برقم طرازی کلک تقدیر و نشان نشان جهان
ویریلغ بلغ کیتی ستانی بانام نامریخانه واده غروشان کاشته محمدی
خاندان طبین و طاهریں و برکت انتاب بدو دمان آل طه و سن و شتر
قبض و بط امور عالم بهار اکلف کفایت خستیارهایون نوب باکرشته
مانیر بر ^{عقل} مصلحت سنجی نظام کل بر دمت بهمت خسروانه لازم فرمویلم
هر کیز از بندگان ارادت کیش در کلزار همیشه بهار و لعل ویرلا سر
آزاد و ارشیده عدم تکلیف بند که این آستان امامتشان مؤمن زاده بود
دستگاه سلطنت سلیمان رفیقت دور و کشاد همایم دین فخرت سخن را
و تدبیر متصف باشند و ایشان را در ^{سیران} مصلحت قرار و عزت بالانشین سازیم
بشرف شریف و جعل ^{دلیل} وزیر ابریت آری قابلیت شان بر دارم و چون
وزیر سابق دیوان اعظم مقبضان آستان لطیفی آن راه استغنی چشم حق
عنایات پیکران خاقان پوشیده و بجواز عین کافر نعمت جزا عظمی چشم
معاینه دیده و تحریک سر نکشت اشاره اقدس در جهانیا نرود از دانش نخست
بر دیدگان است مردم دیده شیراز آینه خانه حاجی جبار وطن ترک جلا کده در
طرفه احین عبرة لنا طریں کردید لند محمد قلجان بکیده باقاعیه ^{دور از وطن} و اعتبار تدبیر

میزرا ابو الفتح سالهاست که از روی صداقت باند دولت تو گشت
خدمت نمجه و طریق پند گیر اقدوم ارادت پیموده بشغل و منصب سرفراز
حاصل کجه طرز نیکو کاری و نیک کردار یاراد میخاه حضور مهر ظهور جلوه
ساخته و بهر خدمت و منصب سرفراز حاصل حسن صداقت خه را کاشم فی
وسط اهما ظاهر و بهوید ساخته خلاص وارادتش محرک التفات و عطف
سرفراز و حسن صداقت و خدمتگذارش موجب بروز مرمض خاطر رعایت
انصاف گردیده شمه از تطفات خاص و شرمه از تفقدات فروان تو
سرفراز شامل حال و کافل احوال و فرجه لند از ابتداء بدستنه و مابعد بآ
منصب صیل فلان سرفراز و از ظهور این عافیت بین الاثمل مورد رعایت
و اغراضش فرموج هر چنانچه باید و شاید از حسن ذات و درست علم و سرود و
در لوازم منصب مزبور سعی موفور و جدنا محصور بعمل آورده رویه متکذاری و
طریق درست کرداری خود را بهتر از پیشتر در حضور غایت سر جلوه که نماید
انکه کتاب سعادت فرجام ثبت رقم ضبط و در عهد شناسد انکه
چون منظور نظرات التفات اثر این و کمون خاطر سعادت پر و همواره چنین است
که صد و بروات و طایف و ستمیات اهل آذر با سجا نرا عهده شخاص این کار

دولت امیر شایسته است
و کسب شایسته است
و خدمت شایسته است
و عطف شایسته است
و انصاف شایسته است
و سعادت شایسته است
و فرجام شایسته است
و ثبت شایسته است
و رقم شایسته است
و ضبط شایسته است
و عهد شایسته است
و شناسد شایسته است
و انکه شایسته است
و چون شایسته است
و منظور شایسته است
و نظرات شایسته است
و التفات شایسته است
و اثر این شایسته است
و کمون شایسته است
و خاطر شایسته است
و سعادت شایسته است
و پر و همواره شایسته است
و چنین شایسته است
و شخاص شایسته است
و این کار شایسته است

داران محول فرمایم که هنگام صدور آن بدون کسر و نقصان بروات
 ایشان از دفتر خانه مبارکه صادر و بصاحبانش رسانند تا ارباب وظایف این
 ریخته آسوده حال و فارغ البال از روی حصول امید و ارسالی تعارض دولت قاهره
 اشتغال نمایند لهذا علیجاه فریجایعاه مجدت و سجدت همراه فحمت و
 مناعت کتبه صدقت و ارادت آگاه مقرب بحضرت العلیه منیر
 متوفی امر هم صدقت و دینش کرات و مرات در پیشگاه حضور مظهر
 جلوه بر ذریافته و طرز پابند و کفایتش را برابر از او را ظاهر شده بمبارک
 امور ارباب ستم آذر با سجان سرافراز و برقرار و مجموع در کمال صدقت
 و ابر در انجام امور موجوده پردازد و حسن کاردانی و اهتمام خود را در پیشگاه ضمیمه
 تاثیر ظاهر و لایح سازد و خاطر مبارک را در انجام بخیریت خوشه دارد و نوعی بگو
 نماید در عموماً از حسن قمار مشارالیه خوشتر بجا گوید دولت قاهره مشغول شوند
 عظام حسب المقر صدور بروات وظایف را و ستم فلان را مختص مشارالیه دانسته
 احدی مداخله نماید و ثبت رقم مبارک را ثبت نموده در عهده شناسند
 نشأت میز احمد سجان آنکه علیجاه فریج جاکیه غرضت همرا
 فحمت و مناعت کتبه جلال و جلالت و انبیا خلاص و ارادت آگاه مجید

همین شب که در
 در منبعا می که با نظر کران به وظایف
 از آنجا که در نظر منبر
 بجهت و ارباب ستم
 کتبه کتبه کتبه
 بال کتبه کتبه
 فرق مبارک
 فحمت و مناعت
 عظام حسب
 ستم کتبه کتبه
 انوار شریف
 موافقت
 دعات و انوار
 کتبه کتبه
 سر و کتبه
 نصارت و دین
 نا ارج و شالی

فرار نماید سر راه بر ایشان مسدود شود محمد شاه پادشاه هندوستان
 در جواب نامه تمهید این مطلب نموده بجز از معاودت عالیجاه مشایره
 عالیجاه فریجی کجاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیم آستان ملک
 پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بلا شنباه مقرب بحضرت العیقه
 العالیه محمد علیخان قاجار قورسیا ولباشی دیوان علی را برای تجدید
 این مطلب روانه فرمودیم پادشاه سابقی الاقاب بهمان دستور تمهید
 مدعا گشته بجز از رود آیات نصر آیین بقصد بار جمعی از غازیان شیر
 شکار در برابر تبنیه افغانه کلات و غرنین و کوهستان ماسور شده
 بعد بعرض باریافتگان محافل ارم مشاغل و الارسانیدند به پیوجه من
 الوجوه اثر از پادشاه مذکور و عیون ^{هندوستان} در این صورت ظاهر
 نیست نواب همایون با مجدد از برابر یاد آور این مطلب عالیجاه فریجی
 مخلص عقیدت فرجام مقرب الحاقان محمد خان ترکمان بلوچستان
 تقسیم فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سینه والا نموده
 در پادشاه مذکور بنا بر تجاهل و تغافل گذشته جواب نداده خصیت
 ایلمی را نیز موقوف نموده اند الواسر جابجا بغرم تبنیه افغانه کوهستان ملک

در جواب نامه تمهید این مطلب نموده بجز از معاودت عالیجاه مشایره
 عالیجاه فریجی کجاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیم آستان ملک
 پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بلا شنباه مقرب بحضرت العیقه
 العالیه محمد علیخان قاجار قورسیا ولباشی دیوان علی را برای تجدید
 این مطلب روانه فرمودیم پادشاه سابقی الاقاب بهمان دستور تمهید
 مدعا گشته بجز از رود آیات نصر آیین بقصد بار جمعی از غازیان شیر
 شکار در برابر تبنیه افغانه کلات و غرنین و کوهستان ماسور شده
 بعد بعرض باریافتگان محافل ارم مشاغل و الارسانیدند به پیوجه من
 الوجوه اثر از پادشاه مذکور و عیون ^{هندوستان} در این صورت ظاهر
 نیست نواب همایون با مجدد از برابر یاد آور این مطلب عالیجاه فریجی
 مخلص عقیدت فرجام مقرب الحاقان محمد خان ترکمان بلوچستان
 تقسیم فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سینه والا نموده
 در پادشاه مذکور بنا بر تجاهل و تغافل گذشته جواب نداده خصیت
 ایلمی را نیز موقوف نموده اند الواسر جابجا بغرم تبنیه افغانه کوهستان ملک

اعظم و جمعی از خوین چو نبردست سکر صف بسته ایاده بودند
خو سکر رسانیده از صدمه غازیان مبت هزار نفر تاج و از ایشان قتل
رسیدند جمع مردم دیگر شده بودند بجز وقوع این فسخ نمایان از چهار نفر
بمحاصره عسکر ایشان با مور فرمودم سر راه فراریان را مسدود و مقرر فرمودم در تونجا
و خمپاره باران تاج سکر ایشان بردند و سکر را محاذ ساخته هموار نموده چون کار
انتهای یافت باضطرار انجا مید سر رشته کار کشیده دیدند لابد و ناچار بفاصله
یک روز روزی خشنه معده هم نظام الملک مشارالیه از جانب محمد شاه وارد
ارجمند گهیانه پور و در خدمت بندکان نیریا مکان اقدس و الا و غر خوا
مقدمه این خیانت گشته و محمد شاه نیز با خوین و همیان دو یوم دیگر
از روز انفصال وارد درگاه فلک تمثال گردید و در حین آمدن مشارالیه
پادشاه مذکور کور کانی و سیل نسله کورکان به فرزند ارجمند کامکار و
سعادتمند عالمیقدار نصرالدین میرزا را تا خارج ارجمند معالی استقبال روانه نمود
پادشاه مذکور را داخل ساخته و مهر سلطنت را بمو کب همایون پاسرده
آنروز در خیمه مبارکه همان نواب همایون با به نیا بر رعایت خبر ترنگانه
لازمه لطیف و مهربانی و لایقه اعزاز خاصه شایان و قانون باغ و گلستان

ایمان جامع حیات صلیب و صلیب
او صاف صلیب یکسانند اگر این
مجموعه را در دست بگیرد و
زیرا در دست منضم و
فکر کند که این صلیب
عین صلیب است و که این
مراسم و عبادت در این
طواریک است که در این
و در دل که در این
صاحب صلیب و صلیب
طیلس و صلیب و صلیب
تجربیات و صلیب و صلیب
وقت فکرت و صلیب و صلیب
فصاحت و صلیب و صلیب
بسیار و صلیب و صلیب
کلیه و صلیب و صلیب
فکرت و صلیب و صلیب

روانه حدود کابل فرمودیم بستمه نفرزند از جمله احوالات نهمت
 مفصلاً مشروطاً عرضه داشت سده سینه والا خواهد نمود و بجز
 وصول عریضه نفرزند اجتماعت از کابل عازم بلخ و از آنجا متوجه دار
 السلطنه هرات کردند عالیجاه عاشور خان که مقرر فرمودیم بجزانور و
 روانه بلخ نماید بستمه بخوکیه مقرر شده معمول داشته و این فتاوی را
 در اعظم عطایا الهی و از خزائن غایات نامتناهیست سواد فرمانها بخوا
 تمام ممالک محروسه ارسال داشته و دولتها را با باعث نشاط
 و سرور و بدخواهان را موجب خذلان و بهور گردد و در انتظام و تساق امور
 ممالک ساعی بوجه بغایات سجاد مستطرد و باشقاق سرشار خدیوانه
 مسخر و مهید و اربود که انشاء الله تعالی هر یک از امور روزگار
 درانید و ملت در مقام مخالفت و با ساز کاری باشند بجزا عمل خود
 گرفتار و هر یک که مستطرد اخلاص و خدمت گذار بوده کامیاب
 امان از انید و ملت نادره خواهند گردید انشاء مرحوم
 میرزا احمد بی خان عالیجاه الله یار خان بداند شرحی در باب خود
 ابراهیم خان عرض و استمد عامه بود چون مشارالیه از بیاطلای خود

سده سینه والا خواهد نمود و بجز وصول عریضه نفرزند اجتماعت از کابل عازم بلخ و از آنجا متوجه دار السلطنه هرات کردند عالیجاه عاشور خان که مقرر فرمودیم بجزانور و روانه بلخ نماید بستمه بخوکیه مقرر شده معمول داشته و این فتاوی را در اعظم عطایا الهی و از خزائن غایات نامتناهیست سواد فرمانها بخوا تمام ممالک محروسه ارسال داشته و دولتها را با باعث نشاط و سرور و بدخواهان را موجب خذلان و بهور گردد و در انتظام و تساق امور ممالک ساعی بوجه بغایات سجاد مستطرد و باشقاق سرشار خدیوانه مسخر و مهید و اربود که انشاء الله تعالی هر یک از امور روزگار درانید و ملت در مقام مخالفت و با ساز کاری باشند بجزا عمل خود گرفتار و هر یک که مستطرد اخلاص و خدمت گذار بوده کامیاب امان از انید و ملت نادره خواهند گردید انشاء مرحوم میرزا احمد بی خان عالیجاه الله یار خان بداند شرحی در باب خود ابراهیم خان عرض و استمد عامه بود چون مشارالیه از بیاطلای خود

از ردین او ممنوع و کوتاه فریج و به همان تو نجات اورا مورد غنا
 ساختیم در عمده شناسد تحریرا اشاء میرزا مهدی خان انکه
 ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت و شکاه عالیجاه میرالامره اعظم
 ناظم الایاله و الشوکه و الحشمت و الجلال و الاقبال پیر محمد خان بلکیریک
 بجلال تو جبات خاطر اقدس غن متی ساز و درجه قصاص باقیه
 چون در عهد خجسته و زمان فرخنده در متعارن وصول خسرو و نجم بقضه
 حمل و هنگام برآم آراء اصحاب شغل و عمل و هر یک از دست پروردگان
 قوه ماهیه پزیرا الوان از بنا سخا نه کنون بعرصه ظهور میایند و هر یک
 از غصان و اشجار در ساحت کلزار با ثوب شجر و تونه زیر قدمی آریند از
 قیاق خانه صنع الکوه از خلعت شکمین ^{بناش} خار بر دوش و دشت ارجون
 نرگس و سبیل قصب پوش میباشند اندام مال هر یک از تربت بافقان
 بهار الطاف همیون در برم ارم نظم و الا بهر باب یکقسم پیرایه است
 و قامت او ایشان کیخود تشریف کرانمایه و نه عالیجاه در چمن بندگی و
 راس و آزاد قامت اخلاص لباسیر کمرنگ یک رنگی در مجالس و محافل
 جلوه داده است چون در ساعت تحویل از محفل اقدس بر محور و از بنج

بین و سبب عامه نام نکند
 عاصی عام در کف و دامن
 آید به بجا بجا بجا بجا
 مصاحف خلق الهی و حجاج
 متغیرین این بخت و خجسته
 الهی احرام و زوار و بخت
 رسول نام و بخت و بخت
 سلام بفرمان و بخت
 علیه طاعت و بخت
 مراسم دعا و بخت
 معجزه و بخت و بخت
 ابرار اتصال و بخت
 و اسب و بخت و بخت
 طریقت و بخت و بخت
 صلح و صلح و بخت
 قلعه و بخت و بخت
 ال غنجه و بخت و بخت
 از فرقه و بخت و بخت

حضور محروم بجهه لند بمفاد اینکه چون خورشید تابان دهد فیض نور
 نه نزدیک محروم ماند نه دور یک دست خلعت مهر طلعت بعلاوه
 میثوب کردی ز رفعت بجهت انعالیجاه ارسال فرمودم در روز
 عید فیروز سلطان آنرا پیرایه پوشش کامرا ساخته میباید در آرد
 این عنایات خاص هر دباره انعالیجاه روز افزونست پیوسته از
 مراسم جان نثار چشم نپوشد و از روی امیدوار در نظم و نسق مملکت
 کوشد در عهد شناسد انکه امیر مهربان بیک وزیر
 هرات براند در این وقت معرض همایون رسیدم انوارت پناه
 قلعه هرات طرح عمارات عالیه و خانه و خلوت و حریم
 سرسبیا و منجم است و اماکن و مستقالات بنا نهاده هم چنانکه
 تدبیر او عزه را بدشمن نیک کجه جو وسعت دستگاه او عرصه را
 بر اهل قلعه تنگ کجه نواب همایون در عاریت سرگرد و هم
 اهل هر مملکت و شهر رتبه برتر و دارم همیشه خانه پر و شوهر و از بخت
 و خوابه رنج جبرعه نوشیم انوارت پناه در آرد چاکر اینجاست
 و صف اینکه اولاً بیچ قسم در تسخیر آب و گل اندیا رختی نیست بچم

دعا و حاجت ما تهنیت و خجسته
 و جام است و خلعت بادشاه
 حکم با کلاه نایب است
 باعث حال خاطر که است خجسته
 اول است جان فخر و کرامت
 شرف و بزرگواری است
 در خلق جهان است و آفتاب
 خفته در آفتاب است و دیده
 نشان در انوار است و دیده
 جمیع ملکوت است و دیده
 چشم اشعه باران است و دیده
 در خان جلوس است و دیده
 جامع جبروت است و دیده
 طاعت و تقاضا است و دیده
 اخلاص و غایت است و دیده
 و انبار مفضل است و دیده

جبهه ریشه تصرف در خاک آنست زمین سر و برده و راه و رسم خدمت را
فراموش کرده اینک ادعا خدمت خدمت کجاست کجاست کجاست کجاست
و نه می باشد حکم خرمشالت به طب دارد در مصرف حمل هم نیست
اگر تحمل انبار و بهین ضرب و شتم فرمان بردار شد مشت جور در آخر
اورنجیه مرثو و الا کون او عرضه استخوان شمشیر ابرار خواهد شد در
اینست خبر از آنکه مشغول خود ساز بجبهه کاه بر رسم تقصیر مشغول
راه و رسم لهو و لعب و کاه هر چه برهنه را پیشه اندیشه خود نموده حال
مقرر بر هیچ در عالیجاه مشارالیه عمارت جدید و حمام و ملا
در دربار سلطه برت و توابع تحصیل کجاست کجاست دیوان ضبط نموده
در خانه در کنار او کوفاف باشد تصرف او بدیند میباید
بمان خانه محقر و سامان محقر کفای نموده باطریز گیر که چیده اند بر
چینند و اوقاف را در صرف زکین و اوضاع و تحصیل عمار و ضیاع
میباید صرف خدمت این دولت نماید و قول و قوه یزدانی مادام در تنور
این دولت فروخته است نان خباکشان این شاهراه نخته است خیار
بخرین بستان و باغ ندارد عالیجاه محمد حسین خان

و جلال طرازان سده منیر کعبه شال
سبب جان نواب سلطان ملک
اقلب نیر کاب منیر و جلال
رفت چرخ نیر شکست و جلال
رستگاه عظمت و نصرت تبار
منظر آفرین اوار شایان
اصف سیمان جهان خاوند و جلال
کود نبوده موستما زرد باد و جلال
دانش روز چشمش اقبال ان عجب
امثال وار حضرت با شبنم
چشم ز شایه ریاست دوست
اجابت و شرف اجابت کرم
امید حضرت از دعای و خدای
لمیزل و لایزال ذات و صفات
انفک قباب سوار جمع بیات محفوظ
رشته و غنا مغان علیا سامان
بایج و غنا مغان علیا سامان

بداند آنکه شرحی در باب مقدمه جماعت این الی و روانه ساختن
 خود نزد انطایفه از خود خالی بر اصلاح بعضی مواد و رفع فساد شکسته
 اظهار ساخته بودند اگر چه قبل از ورود مومنین بمقادیر الی سبیل گشت
 با حکمت و احسنه و الموعظه و جاد لهم بالتی هر حسن انطایفه را بر اه
 اطاعت ایشاد و ترغیب بقبول متابعت و انقیاد و تعصب بعضی
 انیده تیر فرستادگان انعالیجاه را بر اتمام حجت روانه همراهی
 و اداسفارشات تبلیغ مضمون نکاشات انعالیجاه نمایند
 بجزار حاجت معلوم شد در مضمون ما نیفکیم نصیحتی ان اوضح لکم زیرا
 فولا و بسینا انطایفه سخن گفتن بپشت نرم سنگ سخت نصیحت است
 اجتماعت با نیطرف و مقام اخلاصند و نه با انعالیجاه در مقام موم
 و اختصاص بکلیفون باند انهم لمنهم و هم منکم و لکنهم قوم یفرون
 و اکل و غای اکثره اثار دورگی واضح و از نهی حال ایشان صورت
 اتفاق و عکس وفاق ظاهر و لایح است و ما وجدنا اکثرهم من
 عهد سواء علیهم اندر تمام ام لم تندزیم لایؤمنون اگر چه اثار مکر و
 اجتماع از ناصیه حال الفرقه پیدا است لکن و ما یکرون لا

کار از شدت غلام کمترین
 فخر از خاطر خطیر خود و نفس خود
 و با جهل و بیادش نه اسرار و لطیفه
 در بیان کلمات سرفراز و فخر و جلال
 نیست ننند و نفقت و حجت و حاکم
 نسبت بفقیران منزلت و فراموشی
 غرض عرض خلاص دعا گوید
 و کتب انشوکات و اشکاه بوجدین
 و کتب مصدع و کتب شریف شد بانه
 ازین کتاب تا آخر طریقی اطباء
 همان تیر و علق علیهم را اختصاص نماید
 منعطف داشته بدعا مختصار نماید
 بیاضان درین کتب حکمت برآم
 بهمان میزان در آن باشد و اندر و این
 و ششام و جهان باشد و این نظام
 و مختص را بر ساد قضا و نظام
 عرض مختصان

ایشان میجوهند محض حرف رفع این امر شکر و کفو باز اعاده
عادت قدیم نمایند و من کذب بندگان حدیث اگر چه معلوم است
در اطوار آن گروه غدار و قیولون بستم مایس فیه قلوبهم نامرضی آن
صدیق سعادت شعار است و لقد تعلم انک یضیق صدرک یقولون
ایا بر حکم و لا تخزن علیهم و لا تکن فی ضیق مما یکرون از آنکه در خلیجی
بخاطر راه ندهند در شایسته تعالی و خامش اینکار غمغریب برآور
انطایفه عاید خواهد شد در این صورت انفال بجایه اعان و یاری
ایشان هم منافع رضا جناب بار و هم منافع مخالف شبهه
حق گزینی و صداقت شعار خواهند داشت در کجول کتوه
قطع کار انطایفه با کار شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید
چنصر شهباز تیغ خور نیز خواهد بود و سایر امور رجوع به تقریر فرستاد
کان مبرور است در اینجمن حضور نکرده خواهد ساخت
آنکه ریش سفیدان و سرخیلان افغانه سکنه به راه و نهر این بلند
که درین چند وقت بسبب انقلاب در اوضاع بهم رسیده اکثر
ایلات پاز جاده طاعت بیرون گذشته سرسبز کشتی در آورند

بیاگاه اصدیق
مقدس از قدیم قبول
ابا و عیوب
چون علم
عبور نماید
و افغان
کشتی
العوا
سرایان
مسکینان
صادق
مسعود
از لون
ارباب
کلمات
چنان
حق
کلام

یکی از انجمله ایل افغان بود در مقام و بحر طغیان برآمده اند دین
اکابر محمد الله تعالی ممالک ایران صاحب بر سر سائیده و همگی سر
کشان از ضرب غازیان نصرت بنیان از ضرب بدستور
قدیم بلکه بهتر از اول طوق اطاعت بجزفتند سوار افغانه عهد شکن هر
در ایشان نبرد سال قبل با و کلا، عا عهد اطاعت بستند اما
بمبادا و با العود آن العهد کان سؤلا فراموش و مصدقه
و من نکت فانه نکت علی نفس را از خاطر ضلالت نبیوش کردند
زود پیمان را بکات بد عهد شکسته با وصف تمغیر باز
و کلا، عا از راه مروت بمبادا دع الی سبیل زکب با حکمت
و الموعظه الحسنه انگروه از بر طاعت دعوت و مضمون عفی الله
عما سلف از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت بر ایشان
فهمیم چون بفرموده از الله بقوم سوء فلا مآله و مضمون اذا
جاءت السجین و جارت العین الطایفه دور از خرد را جل زکب
و در ورطه حیرت دیده بصیرت تاریک گشته تمیز از خیر و
شر و نفع از ضرر نمینماید و مضمون و طنوا انهم بالغتهم خصوم

باشند از آتس زمین کو چیده با مال و حال روانه مسکن قدیم
خو شده ولایات را بدستور از مننه سابقه تصرف جنود
دهند و اگر خستیا را حد الامرین نکنند انما یفیکم علی نفکم
دائما کونوا یدر کلم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بعثت
پیغایت الهی سپاه منصور را بخریب بنیاد هستی ایشان
و قلاع ایشان را محصور و جبهه همت ساخته در اندک زمانه
با تشنخیز نوایر کمن در دایره دمان ایشان خواهیم بر آورد و بکس
و جوش ایشان را با خاک تیره کیسان خواهیم کرد اگر بطلمت سرای
هند رفته اند برق شمشیر غایان چراغی در پیش ایشان
خواهد افروخت و اگر بروم کرخت اند بارقه شمشیر مصری خانان
ایشان را خواهد سوخت آنوقت بمباد فلک یک سیفم یانم لما راو
با سنا دامت سود ندارد و واحد از ایشان را و سر بهبود نخند
بچون آن نه تذکره لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا در عهد شناسند
شیندم در دروالمعظم امیر گرفتار شد از عجم
روان که از دیده سیلا بخون نبالند اضعف حال زیون

[illegible]

سخا فان نظام الايام والشوك والحشته والجلالة والاقبال علیم ازین
شام وایشک آقاسی دیوان اعلا توفیقات المصروف وباشناق شر
خدیوانه مستوثی گشته بدانکه بعد از روانه گشتن انعالیجاه از شیراز
سفرات هندوستان حرایت کشور کشائی بعزم تنبیه و تادیب
سرکشان روم و هتراباد و شرع آئمز بوم به بنیر و الطاف یزدانی
سه دفعه فیما بین غاریان خون آشام و وزیر عظم و پاشایان
با چشم مصر و شام در باعسا کریشمار در حد و آذربایجان لحاظ
پیکار و میسار کارزار شده بعجز محاربه واقع و قریب پنجاه هزار کس
از ان گروه فداکنیز در عرصه تنیز و آتیز عرضه شمشیر تیز و ده هزار
هم در قید آسار گرفتار آمدند از راه فوت و دست در باع ایشان
بکلیک احسن الغفوع عند القدرة رقم نصار فرمان آید گشته و
دیار و مصارشان منجم و تنه اسحه تمام ممالک وسیع
الممالک ایران در باقتضای کوشش هر ان بحیطه تصرف
رومی و افغان و سایر مخالفان در آمده بجهت تسخیر و بولیای
حکومت جاوید مدت نبدگان شریا مکان نواب کامیاب

[illegible]

پھر رکاب قان اعظم و خاقان معظم و مالک رقاب الام
سید السلاطین العالم مقرر شدہ از نظام مہام عراق و از
ایمان و فارس فراغ کامل حاصل کردہ بھجیہ درمقارن
آن خبر رسیدہ افغانہ ابدال ہراتہ در سال قبل ازیم شمشیر
غازیان شیرگیر و سطوت دلیران ہر بر نظیر قلا دہ اطاعت
بگردن گرفت از جان مان یافتہ بھجیہ شہ قبح الکھانت
المجازات بالمسات پیش آوردہ در مقام نغی و طغیان درآمدہ
اند لہذا تہ سببہ سرکشان اندیاریہم و از سایر مہام الزم دستہ
بہر کابی قاید توکل از حد و دروم غمانتاب توسن عزم دست
ہراتہ ہنگامہ آرمعصہ زرم کھنیریم مجرود وصول آوازہ توجہ
موکب و کلاء عالم افغانہ ابدال بمصمون الغریق تثبیت کل
حشیش از حسین برادر محمود استمداد و نیز باطایفہ علیہ بدہتر
آمدہ از انجام ہمسوارہ سپاہ وایدہ بھجیہ دلم تروہا مقدمہ شکر
غضنفر فرو نوید اشم الاعلون و اللہ معکم ولن یترکم باناء
منہیان عالم غیب سامعہ افروز دل حقیقت پرور شبانہ

نو از خاطر غایب
 هنوز این اثر که بکدر در محبت
 عوار از طرف جهان صفای
 و گز از طرف مراد مستقیم
 لغت احمدی و طواف مرآت
 بیارست و کسب الفین و حجت
 غیر که کسب الفین و حجت
 مکرر و دیده در انوار
 ان خطا کثیر از انوار
 و بر نیمه در آمدن
 لیکن از باران و لوندان
 سازد و از هب کان
 بنیاد از دین حجت
 و درین ابیات
 که از ان
 تو نیست اندرین

قوه اکثر غمقرب کا رطایفہ راساختہ و این ممالک از وجوہ ایشان
 پرداختہ خواہد شد لیکن در آن اوان در اکثریت بنحو قاهرہ
 و افزونی جیوش عد و خروش باہرہ ساحت سپہ فحمت ہرہ
 برکروہ انجم ششم تنک و ازین ناحیہ تا حد قندہار ہر سبز بزم پاکوب
 اشب دلیران فیروز خبک میباشد چون الرطایفہ راسوامی
 استمنت مقرر و بغیر انملکت مقرر نیست ممکن است در بعضی الرطایفہ
 از دم صمصام آتش فام و یارک خون اشام غاریان بہ نام مقام
 بان ستمہا کرزند و شیران بیشہ حرب و ہزبران عرصہ طعن و
 ضرب نیزہ در خنک و چنگالشان ہمیشہ از برابر الرطایفہ رو بہ
 خصلت تیز و سرچہ بپالتشان در مضمار جانستانی خویر است
 بتعاقب انکروہ بیک ران جلادت باخند و در انکیزند و از انکہ
 دوست از دشمن نشاختہ با مرکبہ نامرضر طبع رہنمای دولت
 طرفین بچہ باشد اقدام نمایند چون ہمیشہ فیما بین انید و ولت عظیمی
 اسایس دوست و ولاست حکم بچہ درین ولاہ بہمن مرحمت خالق
 توانا و منطوقہ والتدیوید بنصرہ من شاء این نیاز مند دہا

نصف و خورہ و در آوردہ
 سید قاصد و در جنگ تاب
 آورد و در جنگ تاب
 روز افزون مبدل خوانند
 صحت مناج کثیر الاستیجاب
 صحت مناج کثیر الاستیجاب
 رسانید ہر گاہ چاہد بپایان
 زمین نیست عزیزین طبع فانی
 شکستہ از دست دشمنان
 لشکر و قتل
 جہاد و شہادت نفاذ و در امن
 ماند و با حرص و از زوار و در امن
 چہ چہ شدہ در خروج علوم
 سوا التشریہ و مطالعہ علوم
 وظایف عبادت مطاہرہ
 مشغولست و در نوع است نمیدانند
 مضر و از غایت

پیشانی عمو، جفا بنانه حلقه غلام را نیدرگاه را آویز گوش ساخته
 اند و کافه عباد بطوق بندگی افزاخته بمضمون حدیث مشحون
 من اعق مومنا ^{یعنی بنده} اعق الله الغیر لکل عضوله من النار و عتاق
 اعقاق بندگان موجب آزاد کردن ^{ازاد کردن} و تکفّر ذنوب و معاصی
 رفع سلسله رقیب از رقبات سلسله عباد باعث رستگاری
 یو یو خدا الناس بالنواصر میباشد مانیز بر دست همت خسروانه
 لازم فرموده همیشه طالب رضا مولا رخ و جوایمی خو
 شود و مالک الرقاب مطلق بجه قید بندگی از کردن بندگان
 برداریم و نیمی را در درگاه پادشاه حقیق سر خط آزاد خویش شایم
 بنا بر این تشریف الی الله و کفارة الذنوب و اخطایا فلان نام
 غلام سرکار خاصه شریفه را در سلک احرار انظام و در زمره آزادگان
 خسروی با وی مقام داده توسن نفس او را مطلق العنان فرمودیم
 من بعد آستان آستان نواز و غلامان درگاه آستان طراز او را
 بروجه محرر گردانسته تخلف نورزند ^{آنکه در بارهایون}
 مادر مارج تکمیل و صطناع مطابق کارخانه ابد عت است در زر آول

مرتبه بنیدر جمیع عباد مشرف
 سلام و تحية مخصوصه از عتاق
 صلوات و طمان آید
 با آواز فرشته که از فلان
 از او حاکم سوز جان که از فلان
 خجسته شرح شود از آن در جبه
 رسیده و آورده با ما که
 عبارت توان و صا جاره
 تکریم در صا خان توان
 بیت نیز کتب نظر خاند
 بیت حاکم قضایا که
 چون انشاء الله تعالی که
 حضرت سالار بسیار داشت امار
 شریف سالار باشد علم الله تعالی
 و دانایان حال باشد علم الله تعالی
 و محبت درین قضیه باید آن بزرگوار
 و مبارک و عتاق جمیع مومنین
 و عتاق جمیع مومنین

در سیاق عبودیت آموختند و میثاق ربوبیت گرفتند
 ارواح لاهوتیه را در الواح ملکوتیه جلوه دادند و بنا بر اقتضای
 ضدین را از متابعت عقل و شهوت نهادند کسی را از ورطه
 حق را از زمین طیب طینت و حسن اصابت اقوال مضمون ملی
 گفته اند انکار مقرون بلا در مبارک استیاق علی حسب مرتب
 الا فراق مسابقت جست در عالم ملک و شهود معلم
 مواد موافق و عهد است بر طبق اجابت اول در جها
 عمل جابد و صدق حقیقت ایمان او را موکلین نشاء
 شود و نیز شاهد پادشاه کردار شکواری در حضرت یار می خوب
 مزید نعمت و وسعت و رحمت آمد جنبه عرضها که عرض است
 و الارض در حضرت همایون باینر شیر از جلوس ابدان
 در در ثغر اسلام بساط جهاد و ربط مبسوط به و تفصیل مجاهدین
 دین بنیدل نفس و اموال منوط فضل الله المجاهدین علی القای
 عدین درجه هراکه امروز صدق مجاهدت حق در راه
 دین و جملست یدا و لساناً علماً و عملاً مطنه طور آورد

مشرق با هر چند که در
 کلمات خلک با او ندارد
 بنده جاده حسنیه را
 عادت چرخ بودیم و در
 چنین میباشد و حق
 جانی را که با خداست
 میگرداند چون با خداست
 و در درجه است و در
 اینست بر این حدیث
 جلاله تعالی علیه السلام
 و انی اصابه و انی اصابه
 سطور کرد و در حدیث
 ان نور صفة و حدیث
 ساخته و حدیث یک
 ساخته و حدیث یک
 ساخته و حدیث یک

الیکد کند از او امر و نواهی شرعیه جناب مغیر السیف
 نورزند و در قطع محاکمات سجل او را منطاعت مبارک دارند
 و احکام شرع را و اجار و نافذ دارند حکم والا شد
 انکه چون جناب مستطاب حقایق و معارف آداب و
 قایق و معارف انتساب افادت و افاضت الکتاب
 سیادت و نجابت پناه شرایع و بدایع دستکاه حاوی
 الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول زبده الفضل
 العظام عمده العلماء الاعلام ذو المعالی و المآثر صاحب المناقب
 و المفاخر میرزا ابوالقاسم تقیضلی باهر و علمی ظاهر
 و فطنتی بدیع و طینتی رفیع مشهور و ایام محمود نام میاشد
 در این اوقات مطمح شعاع افتاب عنایت سلطانی
 مطمح نظر خورشید اثر سلطانی کعبه جناب مغیر السیف
 بحسب حکم رفیع بمنصب جلیل و رتبه منیع شیخ الاسلام
 دار السلطنه تبریز و مضافات و محالات سرافراز داشته
 اند خاطر خیر ما نیز در پیوسته ترویج دین مبین و تنظیم

شب ماه عالم باب برص حالت
 نظم جوین خوش عالم خوش
 صفت نقصان زینت خلقت
 احراق مستلایه سر و قامت
 که ام صاحب سرفراز
 نصف نضوت سرافراز
 موصوف کشت در الاخره بیاد
 از در دیده در شکله زار بیاد
 افتاد کمال خیر کرم کامکار
 چمن شایسته بیاد
 شکفت در عاقبت و خوش
 محبت دارا و اوراق و قباب
 باد فغان در کرم صدم
 بحر جرح شمشیر زنده
 اعش عاقبت در رخ خندان
 ملک حاج سرفراز
 از خیمه او نمکند

شرایع ملت متین نایل و رغب است استی محایل تقوی
 و دیندار و شمایل ورع و پرستیر کار سر عمده شروطن
 منصب جلیل است در ناصیه احوال جناب مغوی
 الیه تفرس فرمجه و جناب اوراد افاین فضل و
 کمال و قوانین شرع و ادار و قواعد علم و عمل بدل
 یافت ایم لند بروقی مضار و نرمان همایون
 پادشاهی و بر حسب شایسته که انجناب در مذهب
 توشقان سیر و مالعبه با اورا منصب ارجمند شیخ
 الاسلام دارالسلطنه تزییر و مضافات سر بلند و مجوم
 در بروقی احکام سنت و کتاب در جبار او امر و هوا
 شریعت نهایت احتیاط و غایت احتراز مرعی شده
 ترشح فنون معالم و ینه شرح انواع معارف
 یقیناً بنوع شایع و ظاهراً سازد مرشاء الله تعالی
 شرایع اسلام از خطا و ملت ضیف راز سهو و علل
 و مصون و محفوظ ماند و حکمی در منافی کتاب خدا

در وقوع بلای حضرت ارادت
 شمت مکتب نام و حدیث
 عادت شاد آن مظهر لطف و کرم
 الهی غریب و جلیل
 و شکیبایی چارچرخ اخلاف
 جام ملت و تقابل احرف
 الاضاف آن عمده امر و حق و
 مدبر نیست و اندر جاد و ارام و
 توفیق صادق است در اولاد و
 اخوان در جلال و قیام
 مراتب جاه و جلال و سعادت
 و امورات دین و دنیا و کرامت
 معجز و معجز و ورنه جان
 فیض چیست که از انوار
 بیاید و در نور و شاد و
 علم از یافت ظهور شد و نظایر
 خدا جناب کس مشهور چون شرف

د آب گیریم آنراوند کار مهید در نوع فرمائید درین الاقل
ممتاز و در نظر هست و در شمن سرافراز باشد از لطافت
امید وار من وقت غمخوار است و یار من دیگر چه
استخای نمایم همیشه در پناه حافظ تحقیق محفوظ باشم
تجارت در صفحات قلوب مجبین سلانایت صفا
بخشد و تسلیمات در ریاض آمال مخلصین از فاضل محبت و ولا
نهایت نشوونایا دهد استخاف مجلس امر و ابراهیم صحت
صحت کرام ساخته مرفوع ضمیمه مهر انجلا سیر و اندر
در استماع آنکه در اینو لاثر از شجره سیادت غرور علا از
چشم خشم زمانه بیوفا بنجا ک تملکه و فدا افتاده و سنالی از
ریاض فیاض زندگانی رفیع عالم بالا بمصدق صفا ثابت
و فرمایند استاء نهاده صورت طال و کرامت قرین
حال این محب جانی شد حیف و صد حیف از آن نوباده
سبتان انما در هنوار طراوت جوانی تمتع نیافته بود
در دست اجل او را در ره اما چون یقین است در مقرران

در در فراق چون عالم ز فغان
افسوس و سیه بگرفت از غم
چو شبید سپهر در آستان
مقام از تصور این واقعه جان سوز
عاجز است و حکم زبان
این حادثه محنت اندوز
چو کشت خزن و دلال کتاب
دلال شنبه بایند که بمان
بصیبت این خلاصه در جواب
زبان توانا در هر دم قوت
کمال شکسته است که مضمون
التمس فی ان فاعده خالیه است
شرح تواند داد شیخ جبرئیل
تواند داد فکر کردم که شیخ
لاجرم بدان بیکدره و جلیله
مطالب شود از حضرت سید
الاسباب مرید باب حیات

عالم و تران میوه نارسیده روضه شیراز از محبت بای
رحمت و حضرت ازین خاکدان برداشته اند و برضوان سپرد
بفرجه حضرت محب الدین حبیب الله علیه و اله صلوات الله
شفاعت خواه والد بزرگوار نزد پرور کار خواهر بود خاطر نگران را
با یمن غریبه و طمینن مآداد امید و ارچیان در نواب علامی
عمر کرامت باقی باد و پایه در تشریف و بوات و فرزندان دین
عطوفت عظیمش قرین تمتع و شاد کامی و فیض حصه
اگر زباده حوادث کجایک افتاد نماندات شریف تو
سایه گستر باد بنده دلیل بوسیده عرض دعا بقا ظل ظلیل فزیر
عمر و اقبال و استعدا حصول تائب و مطالب و آل مباح
عز و جلال نواب مستطاب سحر مهر نصفت و شفقت
و افاضت و افضال مهر سحر عظمیت و رحمت و است
و اجلال میرساند در استماع واقعه ثمره شجره بزرگی
و نماند حقیقه اقبال و فرخنده کی نور دیده جهان و خرد
زاده جهانیان هزار ناله و آه از جان و جان این بنده غمخیز

[illegible]

طریق مهتیار دارد گوئیم و او چو شمع بوی هم کیشمع
برود و دیگر میسوزد اما هر چند فکر میبرد و کوی صغری طالع
تخلیص بوی بمقطع این تفریق که خسته شد و حضرت مصطفی
ص صاحب لولاک بوی عاقبت الامر پارسند خطه خاک
کشت باز این چه شراست در جهان با گرفت دست
همه گذارشته دامن با گرفت آه که لاجرم و لا قوه الا بالله
من بچاره از ملک صبر و قرار آواره مخیرم در حال دل پر خون و
جگر پاره دپان چگونه گویم در دماغ بسته باد و این حکایت پر
شکایت بمیان انزان و قلم شکسته باد در این قصه پر غصه
بر صفحه بیان جاربازم مشکل غم رسید در گفتن نمی توان
وین مشعر در که شفق نمی توان خرم تر نش افروخته
شد از آبشیر آن محالست سر جوای فراغت توایم بشید
و دریائ موج خیز حادثه گشته در بساطل نجات از آن
مشکل توان رسید مصداق این سیاق صور یکین است
واقع محنت اثر حضرت مغفرت است طوبیله و حسن

[illegible]

محی و مزین آیه فکر صافی و سرمانند در با وجود لایحه صضر علیهم السلام
در مطلع تحقیق لایحه بمقطع این تفریق که خست شد هر آنیک که
بصبر کجا صدمی آمد و در دامن صبر بست کجاست می شود که چه این
حال صعب و آهسته است چه توان علم کرد کار این است
و در اوقات خلوت از حضرت قاضی کجاست این مسأله
میرود که همچنان زودین دست وفا تواز
معفرت درین مدار چون کل اشیا و صنیع زوال
انتقال اند و لازمه فناء و ختمال هر این با وجود صغر ترخی و با هر
قرص مقرون است هر که الباس حیات پوشانند کاس
مات نوشانند که انما فلک تاج سرور بر سر
در بند حادثه آخر بپا او نهاده غرض ازین تصویر نیست
در چنان استماع افتاد فلان نداء از جبر الارب رب رخصیه
مرضیه کبوش جان شنیده در مقام و مقصد صدق و حجاب
رحمت حقست توطن فرمعه حق علیم و علامت و کفر بالشیعیه
در این مخلص درین واقعه بایه بر سایر اجاب و کل اصحاب

برآمد و بنوحه فرار و مضطرب و بتیقار در آید و ده دل بی
 اختیار از کمر صبر آواره شد ناله گوار سر حسرت دل ص
 پاره از تشرین مصیبت دلسور شمع جان فروختن و از
 شعله این شمع ماتم اندوز خانه دلم سوختن گرفت فریاد
 در جانم لب آمد زغم دل افسوس مرا قادم را حالتی شکل
 در حیف و هزار درین ازان نور دیده در دیده ما را بنجر خویش
 گریان کوه رفت خاطر جمع مجبان با پریشان کوه رفت
 ازین غصه در آن غنچه کاشن لاله نور بر شاخار جوانی خندان
 نشده بود در سموع فنا و زابو نمو چاک شد سینه و بر دل نظر
 افتاد مرا حال دل دیرم و خون در جگر افتاد مرا و این
 غم در آن کوه جعبان بین جعبان سوکجام دل ندیده
 و حکیم موت سرمه فوت در چشم زکس و ش او کشید
 لاله صحرار حسرت چشم خونبار من است غنچه گلزار محرومی
 دل زار من است ازین رحلت ناکاهان پور مسند غروجا
 کاه فغان و او یلا فغلاک لافلاک رسانیدم و کاه از خروش

ز حال محنت او فکد و کاه چون
 از تشرین مصیبت دلسور شمع
 مردم خوار نموده خازند و این
 در سر خود بجایند در پیش
 کاهان را باشت سلطان که عدوان
 بنجر و درین ازان نور دیده
 از رشتند در این ازان نور دیده
 از کاه عدل و انصاف در
 از کاه و انصاف و در
 اطراف در میان غم و در
 گفت در میان غم و در
 گفت در میان غم و در
 عیب است در میان غم و در
 نیست در میان غم و در
 کنند در میان غم و در
 نیکان است در میان غم و در
 ابل غم است در میان غم و در
 با بیضیت در میان غم و در
 محمدر است در میان غم و در

و احسن راه کوشش کرو میان را اگر کردندیم چنانچه در شب غم
آن نه گویند بجز این بر فلک قطره از خون چکید از
چشم گریان ملک القصد با سینه چاک و دل غمناک
از بس در محبت آن کل کرستم سر منزله تا از گریه کل شد
چون با قصار تقدیر تیره پیچیده ممکن نیست خیل آسا
مواسا با جور و رفقه در آتش مهاجرت کل مصابرت چیدن
و در ویرانه خانه زنک که در امیدن لازم و تمحم شد چنین است
این این کینه دهر در کاهت ده شهادت و کاهیت زهر
خدا رحمت است باقی و بسر نامد جز او جاودان هیچ کس
امید در نواب مستطاب را عمر شریف باقی و بواقی فرزند
واقوام تا قیام یوم القیام در ظل جلال و قبال شری پندیده و
مستدام باشد به معرفت ضمیر نیز مهر تنویر
انکه آنچه از محنت و در صورت و زحمت و جور از خدمت
آن عالی مرتبت بر جان ناتوان این بنده رسیده و میرسد
چگونه در زبان ان عرض آن عاجز و قلم از تحریر شرح آن گشته

مجاهدین و خدمات دولت و صدقات ملت و حفظ
ثغور و نظم امور هیچ وجه من الوجوه نقص و قصور نکند آشته
حاصل عسر و خوار و ترویج شعار شرع و انجام مهم
دولت اسلام داشته مورخ خود را چون مورخ خود در خدمت پادشاه
دولت سفید کرده اکنون که ایام شباب او بکهنه است و هم
تبدیل و قوارجسته است و مشاعر عقلیه تعدیل یافته و از این
مجرمات محض خیر و صلاح و نور و فلاح کشته فلان
سپه سالار منصب جلیل شیخ الاسلام تمامت مملکت اذربایجان
بعده کفایت و کفالت انتخاب مفضول دشتیم که
در لوازم شغل جلیل سعی جمیل نموده ترویج شعار شریعت
و انجام خدمات دولت و صلاح انام و رعایت مصالح
اسلام و قطع مشاجرات و فصل و عاودر جهد کند مقرر آنکه
برادر فرزند میرزا مادر و نور چشم خجسته خاتون کامکار
قدمان میرزا صاحب اختیار مملکت اذربایجان بجمیع
ممالک مذکوره از بلاد نخاچی و ایلات و دهات تاکید

فردا میراجو صاحب شکافت
و تجارت بلاد و قریب و دورد
شناخت چون صاحب جان
که مبدل گشته در عجب عالم
اول که با جوج و با جوج
از اهل فلسفه فساد است و
بسیار که در این کتب و
بسیار که در این کتب و
در شان این شخص که
ان قبح در معالمت صاحب
ان قدر ان که در معالمت
اولست و در معالمت
خالص و مصلحت از ان تا
ظلم است در ازل تا بعد
درویشی است در عالم
در حدیث ظلم از حق
و صاحب ظلم از حق
و تجارت و با این

مغروب شده و دعوت حق را بیک جانب گفت به علم الله
 هر روز استماع آن خبر باید بچندان جزین و طالت و جزع و
 کلات بخاطر فائز راه یافت در خانه جزبان عشر از عشار
 و کمر از بسیاران میان قلعه نوح تا دیده دید واقعه زین صعب
 نذیر دل کین خشتین کس بر خبر نذیر اما قضایا بر باز
 و تقدیر آسمان خبر صبر و رضا چاره و تدبیر نیست تقدیر
 چنین بود من خواست خداوند ما را بجزا صبر و رضا چاره نباشد
 چون آن عالمی حضرت اعقل حجاب و اکمل زمانند بر مضمون
 کل نفس ذائقة الموت مطلع گشته اند در بزم فرحیات
 نیست در این خطاب نمیرود هر این سزاوار است در پناه
 بهایت استغوا بالصبر و استلوته برده نص و الذین اذا
 اصابتهم مصیبه قالوا ان الله وانا الیه رجعون و شیوه خود ساخته
 تا از فراید اولیک علیهم صلوته من ربهم و رحمة و اولیک
 هم المستدون مستفید شوند از الله در حق سبحانه و تعالی آیت
 خاتمه مصائب و فائز مواعب گرداناد اکمل الله تعالی

این حدیث را بهیچ وجه نباید
 در روایت آنرا در نظر بیچاره
 اگر در آن نوع جلد کشته شود
 انقدر صحت و اعتبار ندارد و باید
 آفرم در زمین بسیار باشد
 و خان زشت آن را باطله
 کس از مردم غایت عالم
 جنب و جبل فرشته عالم
 سید زکات و سید زکات
 نام و ناموس و ناموس
 بنحایت از این عالم
 شام و زلف و زلف
 از انقدر که در این عالم
 شده و جلد کشته شود
 از این قضیه که در این عالم
 در جلد کشته شود و جلد
 اکمل از جانب تقدیر و خلاف

در هوا و بال افشان و معلق زمان کج رخ افتاده سنبله
 در مزرعه دایره فلک از گشت زار خشن او خوشه
 است و حاصل کونین برابر مهر و ان طریق اطاعت
 او تو شسته که خاک از ارض شوکتش قطعه بنیرست
 از جوهر بکار مشروب کعبه و صرخ پیر در مزرعه فیض
 دهقان در پاداش بلال نجوشت چمن خنید و رقیبا
 رقبه نام از خاص و عام درید ملکیت و اقتدار اوست
 و املاک شش دانگ جهات شش عالم مکان تحت
 تصرف و خستیار او بدانه زیر قطرات نیل
 صدف زمین ساقابل نموسنبله جوب لاله نموده
 قنات غلوه پیمان در ارض صد و نه سیاهل
 و اجر سیاه معارف و تپان در جد اول قلوب اولیا
 و دیان سل و نه برجه مراد اسر و کبریا و منیر ملکش
 قدیمت و دتش غنر و درودیکه خوشه چین باطه
 بمرصید قلم از گشت زار بیان در و دلائق نبر کواریست

سیریه زمین شمع
 رکن دین با بیدار
 باعث قبول و کدورت
 معلوم و تقدیر
 جزو این است در این
 اول و نه در هر
 بر وجه جمع
 بهر چه در این
 که در این
 شده و خوار
 از خیر و بد
 سینه و دست
 سیر و در این
 و نه در این
 و نه در این
 و نه در این

در مقصد اصلی اینبار مرزعه جهان حصول حاصل ذات پد
 اوست و علت عالی از خیار از صراموات
 عدم نمودن کیا کوهر تانباک او و صلوات لطیبات
 بر آل و اصحاب او باد و جعفر ابا دلت جعفر یار همین
 سالارند و حدیقه دین مصطفوی را نازل منزل ابر بجا رو کیا
 سپهر لا جور در بآبرویشان گردشت و اعطت
 شرعشان عبد الله بنده که و مومن آباد ایمان صلوات
 سامان و بعد بر واقفان موافق توفیق را که استمقامی
 امور توفیق کرده مخفی نماند در سر زمین نند که نشان
 درخت نیکو کار شمر شمار بر خور دار از آنهاست
 و در زرغونگاه دنیا مرزعه اخرت است افشاندن تخم
 بستکاری سبب ادراک ربیع رسکار در وقت
 حصا و علمها بناء علی هذا وقف صحیح شرعی منقح قرچنور
 زینت آباد و جعفر آباد اقل خلق الله محمد محمدی ^{عظیمه} الحمد
 الذی اهل النکاح و حرم الزنا و جعل من کل الزوجین الذکر

در مقصد اصلی اینبار مرزعه جهان حصول حاصل ذات پد
 اوست و علت عالی از خیار از صراموات
 عدم نمودن کیا کوهر تانباک او و صلوات لطیبات
 بر آل و اصحاب او باد و جعفر ابا دلت جعفر یار همین
 سالارند و حدیقه دین مصطفوی را نازل منزل ابر بجا رو کیا
 سپهر لا جور در بآبرویشان گردشت و اعطت
 شرعشان عبد الله بنده که و مومن آباد ایمان صلوات
 سامان و بعد بر واقفان موافق توفیق را که استمقامی
 امور توفیق کرده مخفی نماند در سر زمین نند که نشان
 درخت نیکو کار شمر شمار بر خور دار از آنهاست
 و در زرغونگاه دنیا مرزعه اخرت است افشاندن تخم
 بستکاری سبب ادراک ربیع رسکار در وقت
 حصا و علمها بناء علی هذا وقف صحیح شرعی منقح قرچنور
 زینت آباد و جعفر آباد اقل خلق الله محمد محمدی ^{عظیمه} الحمد
 الذی اهل النکاح و حرم الزنا و جعل من کل الزوجین الذکر

ولد فلان در سلک نکاح مرتب و در سمت عقد دوم
منوخر ساخت علیا جناب خدایت اب عفت نیساب
بمقیس ادب باکره رشیده عاقله کامله فلان بنت
فلان لصدیق معین الکرم و لکیف فلان مبل بولکات
جناب علامر فها مر فلان از جانب ناکح معظم ایه و
کالت جناب قدس اواب بنجه السادات الایجاب
اقامیز فلان از جانب منکوه معظم الیها صیغه
نکاح ملت اثنی عشر و عقد صحیح صریح سرعی نیت
اللهم الف بنینهما وطیب نسلا وارزقهما اولاد اگر انا صان
بحمد والہ طاہرین و بعد غرض از تحریر نکاحات
شرعیہ الایات آنست در بهترین و قمر از اوقات و
خوشترین ساعت از ساعات مقرون بخیر و برکات
حاضر عالی محفل شرع و حب الاتباع قہر عالیشان
رفیع مکان عمرت و سعادت نشان فلان خلفم حوم
فلان و بعد بحضور استراری صحیح شعر و عمر اف صریح

عقد دوم در سمت نکاح مرتب و در سمت عقد دوم
منوخر ساخت علیا جناب خدایت اب عفت نیساب
بمقیس ادب باکره رشیده عاقله کامله فلان بنت
فلان لصدیق معین الکرم و لکیف فلان مبل بولکات
جناب علامر فها مر فلان از جانب ناکح معظم ایه و
کالت جناب قدس اواب بنجه السادات الایجاب
اقامیز فلان از جانب منکوه معظم الیها صیغه
نکاح ملت اثنی عشر و عقد صحیح صریح سرعی نیت
اللهم الف بنینهما وطیب نسلا وارزقهما اولاد اگر انا صان
بحمد والہ طاہرین و بعد غرض از تحریر نکاحات
شرعیہ الایات آنست در بهترین و قمر از اوقات و
خوشترین ساعت از ساعات مقرون بخیر و برکات
حاضر عالی محفل شرع و حب الاتباع قہر عالیشان
رفیع مکان عمرت و سعادت نشان فلان خلفم حوم
فلان و بعد بحضور استراری صحیح شعر و عمر اف صریح

زنده بر چشمت حق علیم است مرد دل آردت منزل از قیصه هر قضا می موی
 نه انقد نگران و پریشان است که زبان بیان قادر بر او شمه آن بوالج
 حدیث شوق بهین بر دهتم تو سخن ملکیت در کلمات است عجب
 خاطر انور از مغاضات فتوح کس و هر املاک مع بر دلکش صدم از تو
 سلفه و باب تفکر بر در آرد و کشاند من مردم چه واقع شد که من
 چه بود که نظر از خستار یکبار بخین اگر شمه کرمه شفاق نسبت به
 شاق بطریق معهود در رخ خواهی فرمود از سبده نواز تو نقصان نکند مید
 در بیان بی پایان هر مراد متکلم بر هری طی شده از دست رفیق غم و هم صحتی
 رنج و الم نجات حاصل شو دل سویت از نهار بجان می کشد مر جاز و
 سویت از آن می کشد مر در صفت محبت و مهربانی در میانه مخلص جاز
 وان سرور رفیع که از واقع شده چون قلام حقیقت ارقام متو فیما کالک
 مبارک و او هم محرران دفاتر مفاکر و فهم از رسم کم و کیف آن کاست و زبان
 نکته دانان از توصیه و تعریف آن قاصد شروع در آن میرو قدم قدم در سر کوه
 شرح آرد و مندر و ثنای می کنند و در آن نیز چون کتاب دفتر خانه اندیشه
 و خیال از تحریر صرف مفصل آن عاجز تر زبان بیان لاله دهشت ثبات این پند

حال غمید که از فغانه کان
 سر بر سر است و بر دست اصل و سر
 بوجو است و میخامد اخلاق
 جایی از شفاق و میخامد اخلاق
 مازده افاق غریب و میخامد اخلاق
 و بوزشک و نواز و میخامد اخلاق
 است قدیم و نواز و میخامد اخلاق
 مصدع اوقات فرخنده ساعات
 شده امید و درگاه و میخامد اخلاق
 مقصد افخم و غافل و میخامد اخلاق
 باد و فکله مرادات و میخامد اخلاق
 عرت در از باد و جهانت کجا و میخامد اخلاق
 و دولت و شرف تسلیم و میخامد اخلاق
 نامه دلکش در فقه و میخامد اخلاق
 می چون نیم بهار در لطافت چون
 کلزار خرم و میخامد اخلاق
 ششم ز فصل آن نیا و میخامد اخلاق
 و چنین اند و کالک از خیال و میخامد اخلاق

حرف محمد بن سید هر چند چشم ما نماند غم نیست در میان جان اگر چه در
مهور جانها است و خرم حاصل عمر ابد است و در انچه که در تخم محبت در نیل
باقی است و خلل پذیر نیست با تو احوال بمقابل رافع حواله رفته زایه تصدیع نبرد
با تو عمر شرف حاصل و مراد حاصل شد
زبان فصاحت بر شایع
بشر شایع زبان و فصاحت کنون هم نیم کنیف از تو خاله بمنفصل نشد
خیل خیالت حقار فوق و شوق ادا کثرت موصلت آنحضرت
زبان بزبان افروخت و شرح ان از درجه بیان بیرون یازان وصل تو
در زبان من شده نام خمشر تو هر زبان منسوب جان من شده مهید در اندک
مکاتبت کلشن مصداق بی پیوسته طراوت بخشد صلا محاله ذریعه مباحثات
سفاضت و وسیله سعادت دنیا و آخرت خلیف جبرائیل اطباء از حد و جواب
تجارت و منقول غلیل مستمرد
سواد خامه مشک بار در بونق شک شکست
چون شمیم باد بهار بر یاض حال مشتاقان وزیده شام در دمنده از اسطر گردنیده
شاید اینغیر بر عبارات لایق است در نظر صحاب شوق طوبه و نجات
دلبر الفاظ در حضور باب نیاز کرشمه گمان نقاب ناز از چه کشفه معنی نوید مکر
محبت از سر پر خیمه غیب منبجه شهوشتاقان مجازان رسید و صورت خلعت دلفریب نیم

دکتر بنام شاد
 سان بصبایا و کبوتر
 تو بر خنجر است
 آن شمشیر است
 با جان صف است
 قار و زری می
 اورا هلاک و صلیب
 عود و غل در میان
 با جانم خنجر
 اگر صلیب در میان
 بسیار و در حکایت
 مشابه شده هرگز
 میان جان و خون
 خنجر و خون
 وفای و شکایت
 است و از زبان
 رضای و از است

دکتر بنام شاد
سان بصبای او کبوتر
توبه خجسته است بهوز
ان شسته سیاحت
ماجان صفات است
فاوار بر روی موکوت
اورا ه اندازد و صا
عمود خل در میان
ما جانیم جهان
اگر صفت خند
بیار و در حکایت
مشابه شسته هرگز
میان چنان توان
نکته من کوه خان
در بار خن جانی
وفای و شکایت
است و از زبان
رضیب و او را است

الغالیجاء بنیطرف به تحقیق سویت مرقوم قلم موت قسم فرمجه بعد
 در حال درم اسم مکاتبات غفلت واهی واقع شده باشد درین باب
 محقق نمائیش کسان محب در برگاه جهان پناه روانه منسایه اکثر از راه دگر
 بینمایند و بعضی از این راه فرسته باشند متحیرم در چگونه کتابت محب را بغالیجاء
 رسانیده اند و الا سرشته اسال مکاتبات لوازد دست نداده بتور مهورم
 لیکن را معمول داشته در علام چگونه حالات ایها واقع شده است و محبت
 کس عمده روانه خدمت شریف نمجه غیر تقصیرات خواسته ظاهر شد و کون
 خاطر آمنت در از لوازم صداقت و اتحاد پیشتر بشیر بهار
 در هر طرف جانب آن در بنال کلن محبت و اند و سرچین مهور منم مخلص شایسته
 بجز در شرف او ان در شرفون مزاج و الحجه منطفی بجز مطالعه ان شرف شد چون
 بمن بر سر دروخت و شعر بر شیر و عشرت بجز باعث از دوا و منرت کشت سید
 در جمیع یاران با چشمه در ستکام مقصود الما باشند تمام از شرف صحبت تمام
 بهجت محروم و از عارفین محبت منموم کشته عابر لحنه بجز در ذکر فکر فحیم باشد تخصیص
 حضرت فلان محبت قسم در بیچوقت از دقات نبوده در ذکر اسم ایشان شده و کار بگریه
 نشانه اندرین منت در بودستم زدیارتو فرد خفت بجز بالباب و باب و باب

اینها را در هر حال درم اسم مکاتبات غفلت واهی واقع شده باشد درین باب
 محقق نمائیش کسان محب در برگاه جهان پناه روانه منسایه اکثر از راه دگر
 بینمایند و بعضی از این راه فرسته باشند متحیرم در چگونه کتابت محب را بغالیجاء
 رسانیده اند و الا سرشته اسال مکاتبات لوازد دست نداده بتور مهورم
 لیکن را معمول داشته در علام چگونه حالات ایها واقع شده است و محبت
 کس عمده روانه خدمت شریف نمجه غیر تقصیرات خواسته ظاهر شد و کون
 خاطر آمنت در از لوازم صداقت و اتحاد پیشتر بشیر بهار
 در هر طرف جانب آن در بنال کلن محبت و اند و سرچین مهور منم مخلص شایسته
 بجز در شرف او ان در شرفون مزاج و الحجه منطفی بجز مطالعه ان شرف شد چون
 بمن بر سر دروخت و شعر بر شیر و عشرت بجز باعث از دوا و منرت کشت سید
 در جمیع یاران با چشمه در ستکام مقصود الما باشند تمام از شرف صحبت تمام
 بهجت محروم و از عارفین محبت منموم کشته عابر لحنه بجز در ذکر فکر فحیم باشد تخصیص
 حضرت فلان محبت قسم در بیچوقت از دقات نبوده در ذکر اسم ایشان شده و کار بگریه
 نشانه اندرین منت در بودستم زدیارتو فرد خفت بجز بالباب و باب و باب

